

مجله آموزش مهارت‌های زبان دانشگاه شیراز
دوره اول، شماره اول، پاییز ۱۳۸۸، پیاپی ۵۸/۴
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

آرایه‌های ادبی در گات‌ها

دکتر کتایون نمیرانیان*

دانشگاه شیراز

چکیده

این مقاله به بررسی آرایه‌های ادبی در گات‌ها (کهن‌ترین متن ادبی-دینی ایران) می‌پردازد. ابتدا به معرفی گات‌ها و محتوای آن پرداخته می‌شود و سپس معیارهای نقد آرایه‌های ادبی امروز و کلام رسا مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر چند ممکن است معیارهای زیبایی‌شناسی کلام در طول زمان دگرگون شود، اما با تکیه بر دانسته‌های امروز - که جز آن راه دیگری نداریم - این تطابق در قالب‌بندها و ترجمه‌های آن صورت می‌گیرد. در پایان پس از بررسی حدود ۱۴ آرایه (صنعت) نتیجه‌گیری در پی خواهد آمد.

واژه‌های کلیدی: ۱. گات‌ها ۲. ادبیات ۳. آرایه‌ها (صنایع) ادبی ۴. متون دینی ۵. ایران باستان.

۱. مقدمه

«اشویی درمان بخش است، قانون درمان بخش است، جراحی درمان بخش است، نباتات درمان بخش اند، کلام مانتره درمان بخش است، ولی از همه‌ی درمان بخش‌ها، درمان بخش‌ترین، کلام مانتره است که مرد اشو به وسیله‌ی آن شخص را از باطن معالجه می‌کند، زیرا آن تندرستی بخش‌ترین همه‌ی درمان‌هاست.» اردیبهشت یشت / (شهمردان، ۱۷۹: ۱۳۷۲)

بر اهمیت کلام و قدرت آن به وسیله‌ی تمام پیامبران که کتاب و کلام وسیله‌ی اصلی ارتباط آن‌ها با مردم بوده، تأکید شده است و نمونه‌های آن را در تمامی ادیان، مکاتب و فرهنگ‌ها می‌بینیم. تمام علوم جدید که به زبان - این مهم‌ترین وسیله‌ی ارتباطی بشر - می‌پردازند؛ چون زبانشناسی، زبان و ادبیات و شاخه‌های مختلف آنها، بر همین محور دور می‌زنند و حتی علوم غیرزبانی نیز جز با آن قادر به

* استادیار بخش زبان‌های خارجی و زبانشناسی

بیان کشفیات و ایجاد ارتباط نیستند.

یکی از شاخه‌های ادبیات هر زبانی آرایه‌ها (صنایع) ادبی است. این علم به چگونگی ظرافت‌های لفظی و معنایی سخن می‌پردازد که باعث زیباتر شدن و در نتیجه مؤثرتر شدن آن می‌شود. در این نوشتار برآنیم تا به بررسی تعدادی از آرایه‌های ادبی شناخته شده‌ی امروز، در متن باستانی گات‌ها (گات‌ها) بپردازیم و فنون آرایش کلام فارسی را از ابتدا بررسییم.

۱.۱. گات‌ها چیست؟

گات‌ها از ماده‌ی *gāθa-* به معنی «سرود» است. (بارتلمه، ۵۱۹: ۱۹۶۱) شکل فارسی میانه‌ی جمع آن گاهان *gāhān* و فارسی نو گات‌ها (گاتاها، گاتاها، گات‌ها) به معنی «مجموعه‌ی سرود» است. این مجموعه سرود، اشعار دینی اشوزرتشت پیامبر باستانی ایران است که برای زمان زندگی او نظریات مختلفی ابراز شده است و مطابق آخرین آن‌ها در (۱۲۰۰-۱۰۰۰ ق.م) می‌زیسته (آموزگار و تفضلی، ۲۲-۱۵: ۱۳۷۵) و تا امروز باقی مانده است. این مجموعه مطابق با قواعد شعری باستانی هند و اروپایی سروده شده و شامل ۱۷ هات (بند) است. (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۴) درباره‌ی این مجموعه سرود، پورداوود می‌نویسد:

«از بیست و یک نسک اوستایی روزگار ساسانیان، برخی یکسره از میان رفته و از برخی چند پاره در اوستایی که امروزه در دست است، به جا مانده و برخی دیگر آن‌چنان که بوده، هنوز هست، از آنهاست گات‌ها که بی‌کم و بیش به ما رسیده است.» (پورداوود، ۳۱-۳۰: ۱۳۵۴)

«در میان هفتاد و دو هات از یسنا (یکی از ۵ بخش اوستا)، هفده هات از آن پنج گات‌هاست. این هفده هات از روی وزن شعر و از روی شماره شعر در هر بند به پنج دسته بخش شده‌اند. نخستین دسته نامزد است به اهنودگات (*ahunavaitī*)، دومین اشتودگات (*uštavaitī*) سومین سپنتمدگات (*spantā.mainyū*) چهارمین و هوشترگات (*vohu.xšaerā*) پنجمین و هیشتوایش گات (*vahištōišī*) است.» (پورداوود، ۳۴: ۱۳۵۴)

از این سرودها می‌توانیم ببینیم که آیین او چه بوده و از سوی آفریدگار یگانه اهورامزدا چه پیامی به جهانیان رسانیده است: «آفریدگار یگانه مزداهورا است، از اوست آن چه نیک و نغز است، راستی و منش نیک و توانایی و اندیشه‌ی سازگار و رسایی و جاودانی که به هفت امشاسپند نامزد شده‌اند، از نیروهای مزدا اهورا هستند. مردمان باید بکوشند که از این نیروها برخوردار شوند؛ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک مایه‌ی رستگاری است. چنان‌که پندار بد و گفتار بد و کردار بد مایه‌ی تباهی است. دروغ سهمگین‌ترین دشمن مردمی است؛ باید از آن دوری جست و به راستی روی نمود، یگانه پرستش که به پیشگاه وی پذیرفته شود، نماز راستی است؛ هر آن که زمین آبادان کند و به کشت و ورز بپردازد و از چهارپایان سودمند نگهداری کند، خداوند را از خود خوشنود سازد، در این جهان و در دیگر جهان پاداش یابد در این جهان بد، در برابر نیک و زشت در برابر زیباست، زندگی جنگی است میان این دو، مردمان راست از برای پیروزی نیکی و شکست بدی بکوشند، هر آن که در این جهان با کردارهای نیک

خود گوهر خوبی را یاری دهد در دیگر سرای پاداش یافته به بهشت درآید و هر آن که گوهر بدی را با کردارهای ناستوده خویش یاری کند در دیگر جهان پادافراه یابد و در دوزخ درآید، روان جاودانی است پس از آزمایش روز پسین اگر از نیکان به شمار رفت از پل چینوت (činvat) گذشته در کشور جاودانی مزدا (گروثمان) گراید و اگر از بدان باشد در خان و مان دروغ درآید. (پورداوود، ۴۲-۴۱: ۱۳۵۴)

۱.۲. فصاحت کلام

هر شعر از جمله گات‌ها، از دو دیدگاه لفظ و معنی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. اما از آن جا که زبان امروز ما تفاوت آوایی چشم‌گیری با زبان اوستایی دارد و حتی تلفظ بسیاری از آواها را هنوز به درستی نمی‌دانیم نیز معیارهای نقد لفظی گذشته را نمی‌شناسیم، کار بر ما دشوار می‌شود. ولی از آن جا که معیارهای حقیقی زیبایی‌شناسی معنوی در طول زمان تغییر اساسی نمی‌کند، بر اساس علم صناعات ادبی امروز تا آن جا که مقدور باشد، به صنایع معنوی گات‌ها می‌پردازیم. شعر با تمام زیبایی الهی خود، با گنجایش وسیعی که برای در بر گرفتن معنی دارد، موسیقی زیبایی که برتری نظم بر نثر را می‌سازد، بهترین وسیله برای بیان احساسات والاست. ابتدا سخن نیک را شناخته، سپس به آرایه‌های آن می‌پردازیم:

«شرط اصلی سخن آرایبی آن است که کلام دارای فصاحت و بلاغت باشد. یعنی تا استخوان‌بندی سخن، درست و استوار نباشد، آوردن صنایع بیهوده و بی‌اثر است و مثلش چنان است که دیوار سست بنیاد را که مشرف بر انهدام است، نقش و نگار کنند. خانه از پای‌بست ویران است / خواجه در بند نقش ایوان است». (همایی، ۲۵-۲۴: ۱۳۷۷)

کلام فصیح، کلامی است که از ۶ عیب خالی باشد:

۱. **ضعف تألیف:** که آن را مخالفت قیاس نحوی و به فارسی، سخن سست و سست‌پیوند می‌گوییم، آن است که ترکیب جمله بر خلاف قواعد زبان باشد.

۲. **تعقید:** جمله‌ای که معنی آن پیچیده و فهم آن دشوار باشد، گویند دارای تعقید است و آن را به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم کنند.

الف) تعقید لفظی آن است که دشواری و پیچیدگی معنی جمله از جهت تقدیم و تأخیر یا حذف کلمات و امثال آن باشد.

ب) تعقید معنوی آن است که فهم اصل مقصود و مضمون جمله از جهت استعمال کنایات و مجازات و تخیلات دور از ذهن دشوار باشد.

۳. **تنافر کلمات:** آن است که الفاظ جمله هر کدام به تنهایی تنافر نداشته باشند اما گفتن آن‌ها به توالی پشت سر یکدیگر بر زبان سنگین و دشوار باشد.

۴. **تنافر معنوی:** یا تنافر جمل و عبارات آن است که جمله‌های نثر یا مصرع‌های نظم، هر کدام به تنهایی معنی داشته باشند، اما در میان آن‌ها در معنی سازگار و مناسب نباشد.

۵. **تتابع اضافات**، بدون ضرورت.

۶. **کثرت تکرار**، بی‌مورد. (همایی، ۵۰-۳۱: ۱۳۷۷)

۱.۳. بررسی بندها و آرایه‌های آن

اکنون می‌پردازیم به بررسی عیوب و محاسن ادبی در هر بند که مشخص و قابل گزارش است:

تکرار: تنها در سرود هشتم اشتودگات، نزدیک به ۷ بار جمله‌ی «ای خدای دانا! هنگامی تو را افزاینده شناختم...» و در سرود نهم آن ۱۹ بار جمله‌ی «اینک از تو می‌پرسم خدایا! مرا به درستی آگاه ساز...» تکرار شده است. موارد دیگری نیز از تکرار لفظ و معنی می‌توان یافت. این تکرارها را که می‌توانند از لحاظ ادبی عیب شمرده شوند، چگونه می‌توان توجیه کرد؟ واقعیت این است که هر تکراری عیب نیست. از خصوصیات سبک خراسانی، تکرار فعل‌های ربطی است اما گاه نه تنها به خاطر سبک خاص، بلکه به لحاظ هنری خوب است تکرار در متن وجود داشته باشد. پیاپی آمدن مضمون یا کلامی خوش‌آهنگ گاه بسیار متناسب و جذاب می‌افتد:

دل و دینم دل و دینم ببرده است برو دوشش، برو دوشش، برو دوشش، برو دوشش

(حافظ)

که در متن غزل بسیار خوش نشسته است.

نیز یکی از راه‌های «تأکید مطلب» تکرار است. این عمل باعث بهتر جای گرفتن موضوع در ذهن می‌گردد. در سرود نهم، اشتودگات، به خوبی پیداست که سراینده به عمد به این کار دست بازیده است. آیا جمله‌ای بهتر نیافته است؟ آیا قصد تأکید داشته است؟ آیا این شیوه در ادبیات آن روز نوعی تکنیک هنری شمرده می‌شده است؟ و آیا...؟ آن چه مسلم است این است که این عمل از روی قصد انجام شده و تنگنای شعر باعث آن نشده است و در متن گات‌ها باعث به وجود آمدن چهره‌ای شاخص برای این سرود شده است. علاوه بر این که نمونه‌ی این تکرارها را در قسمت‌های دیگر اوستا نیز می‌توان یافت تا حدی که بتوان آن را یکی از خصوصیات سبکی متون اوستایی دانست.

۱.۴. صنایع بدیعی

«اموری که موجب زیبایی و آرایش سخن ادبی می‌شود، محسنات و صنایع یا صنعت‌های بدیع می‌گویند و آن را به دو قسم لفظی و معنوی تقسیم می‌کنند:

۱. **صنعت لفظی یا بدیع لفظی:** آن است که زینت و زیبایی کلام وابسته به الفاظ باشد، چنان

که اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم، آن حسن زایل گردد.

۲. **صنعت معنوی یا بدیع معنوی:** آن است که حسن و تزیین کلام مربوط به معنی باشد نه به

لفظ، چنانکه اگر الفاظ را با حفظ معنی تغییر بدهیم باز آن حسن باقی بماند». (همایی، ۵۵-۵۴:

۱۳۷۷)

دیگر بار یادآور می‌شود که به دلیل دگرگون شدن زبان از زمان اشوزرتشت تا به حال، تنها

می‌توانیم در این جا به صنایع معنوی کلام بپردازیم. زیرا متأسفانه هیچ معیاری در مورد شیوه‌های

آرایش کلام و نقد ادبی از دیدگاه الفاظ، از آن زمان برای ما نمانده است. اما صنایع معنوی از میان صناعی که در «علم صناعات ادبی» امروز مطرح می‌شود، نزدیک به ۱۴ صنعت را یافته‌ام که با مثال خواهد آمد. اما باز تکرار می‌کنم که ممکن است معیارهای نقد آن روز و امروز با یکدیگر بسیار متفاوت بوده و تعدادی از این صنایع در دوران اخیر مطرح شده باشند. (تعداد این صناعت‌ها ممکن است بیشتر یا کمتر باشد) اما حتی در این صورت در خواهیم یافت که سراینده- ناخودآگاه- تکنیک‌های ادبی امروز را در کلام خود به کار برده است. (لازم به ذکر است در ترجمه‌ی بندها با در نظر گرفتن ترجمه‌های پورداوود و دیگران از ترجمه‌ی موید آذرگشسب که ادبی‌تر بوده بهره گرفته شد).

۲. بدایع معنوی

۲.۱. مراعات نظیر

مراعات نظیر = تناسب = مؤاخات (congeries، داد، ۲۶۸: ۱۳۷۵): «آن است که در سخن اموری بیاورند که در معنی با یکدیگر متناسب باشند خواه تناسب آنها از جهت همجنس بودن باشد، مانند [گل و لاله]، [آفتاب و ماه و ستاره ...] خواه از جهت مشابهت و یا تضمن و ملازمت باشد، مانند [شمع و پروانه]، [تیر و کمان]، ...» (همایی، ۲۵۷: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۴۴/۴:

taṭ owā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kasnā dərətā zāmčā adə nabāšcā
avapastōiš kə apō urvarāšcā kə vātāi kvāṇmaibyasčā yaogəṭ āsū kəsnā
vaṇhəuš mazdā kāmīš manəṇhō.

اینک از تو می‌پرسم خدایا! مرا به درستی آگاه ساز. چه کسی زمین و آسمان را بر جای‌های خود نگاه داشته؟ که آب را آفریده و که درختان را؟ که باد را تندی می‌بخشد و که ابرها را؟ چه کسی ای دانا منش‌نیک را پدید آورده؟

مثال: یسن ۴۷/۱:

spəntā mainyū vahištācā manəṇhā hača ašāṭ šyaoəənācā vačəṇhācā
ahmāi kaṇ haurvātā amərətātā mazdā xšaərā āramaitī ahurō.

کسی که از راه خرد افزایشده و از روی آیین راستی اندیشه و گفتار و کردار خود را به بهترین نحوی انجام می‌دهد، خدای دانا او را در پرتو شهریاری و آرامش رسایی و جاودانی ارزانی می‌دارد.

۲.۲. مطابقه

مطابقه = تضاد = طباق: Oxymoron (داد، ۱۳۷۵، ص ۷۸)

«مطابقه که آن را تضاد و طباق نیز می‌گویند، در لغت به معنی دو چیز را در مقابل یکدیگر انداختن و در اصطلاح آن است که کلمات ضد یکدیگر بیاورند. مانند: روز و شب، زشت و زیبا، نیک و بد، ...» (همایی، ۲۷۳: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۴۴/۵:

taṭ ɔwā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kə hvāpā raočāsčā dāṭ təmāsčā kə hvāpā xʻāfnəmča dāṭ zaēmāčā kə yā ušā arəmpīowā xšapāčā yā maṇōerīš čazdōṅhvantəm arəəahyā.

اینک از تو می‌پرسم، خدایا! به راستی مرا آگاه ساز کدام هنرمندی روشنی‌ها و تاریکی‌ها را آفرید؟ کدام هنرمندی خواب و بیداری را آفرید؟ چه کسی بامداد و نیم‌روز را آفرید؟ تا اندیشمندان همواره به یاد وظایف خود باشند.

۲.۳. تجاهل عارف

تجاهل عارف = Rhetorical Question (داد، ۶۰: ۱۳۷۵)

«آن است که گوینده‌ی سخن با وجود آن که چیزی را می‌داند، تجاهل کند و خود را نادان وانمود نماید و این صفت چون با لطایف ادبی همراه شد، موجب تزیین و آرایش کلام می‌شود. توضیح آن که تجاهل عارف برای تحسین کلام و مبالغه در وصف و تقویت و تأکید مقصود است و در صورتی این عمل پسندیده و موجب حسن و رونق کلام می‌شود که با لطف و ذوق ادبی همراه باشد و شنونده خود متوجه باشد که مقصود گوینده تأکید کلام است نه جهل وانمودن و گرنه آن نوع تجاهل‌ها که مردم سالوس برای اغفال و عوام‌فریبی به کار می‌برند، نه فقط از صنایع بدیعی نیست بلکه از رذایل اخلاقی است. مثال از سعدی: ندانم این شب قدر است یا ستاره روز/ تویی برابر من یا خیال در نظرم؟»

و از نوع تجاهل عارف است، مخاطبات غیرذی‌روح از قبیل شب، روز و... و در این مورد اشعری بی‌روح را با تخیل شاعرانه جان‌دار فرض می‌کنند و آن را طرف خطاب قرار می‌دهند. چنان‌که حافظ گفته است: «ای صبا نکهتی از خاک ره یار، بیار/ بپر اندوه دل و مژده‌ی دلدار بیار» (همایی، ۲۸۵:

(۱۳۷۷)

مثال نوع اول: یسن ۴۴/۱۲:

taṭ ɔwā pərəsā ərəš mōi vaočā ahurā kə ašavā yāiš pərəsāi drəgvā vā katārəm ā angrō vā havō vā angrō yə mā krəgvā ɔwā yavā paitī-ərəte čyanghaṭ hvō nōiṭ ayəm angrō mainyete.

اینک از تو می‌پرسم، خدایا! مرا به درستی آگاه ساز، در میان کسانی که من با آنان هم‌سخن خواهم شد، کدام کس راستکار است و کدام کس دروغ‌کار؟ به کدام کس روی کنم، به آنکه به بدی گراییده و یا به آن که خودش سراپا بدی است؟ چگونه دروغ‌کاری را که در برابر بخشایش‌های تو، با من ستیزه می‌کند بد بشمارم. ۲

مثال نوع دوم: یسن ۲۸/۳:

yə-vā ašā ufyānī manasčā vohū apaourvīm mazdāmčā ahurəm yaēibyō xšaerəmča aṭzaonyamnəm varədaīti āramaitiš ā mōi rafədrāi zavəng jāstā.

ای راستی و ای منش نیک من برای شما، ای صفات خدای دانا سرودگویانم، سرودهایی که تاکنون کس نسروده، سرودهایی که در شهریاری خلل‌ناپذیر خدا آرامش می‌بخشد. به نیایشم گوش

کنید، به یاریم بشتابید. ۳ (سخن گفتن با راستی خدا نه با خدای راست؛ خطاب به صفات خدا)

۲.۴. اعداد

«که آن را سیاق‌الاعداد نیز گویند، آن است که چند چیز مفرد متوالی ذکر کنند و بعد از آن یک فعل برای همه بیاورند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند/ تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (سعدی)»
(همایی، ۲۹۱: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۲۸/۲:

yə vā mazdā ahurā pairi-ǰasāi vohū manaṇhā maibyō dāvōi ahvā
astvatasčā hvaṭčā manaṇhō āyaptā ašāṭ hačā yāiš rapəntō daidiṭ x̄āere.

ای خدای دانا! با اندیشه‌ی نیک نزد تو می‌آیم. مرا و یاورانم را از راه راستی و درستی، نیکی و نعمت هر دو هستی، تنی و روانی ارزانی دار، تا به آسایش و آرامش برسیم.

مثال: یسن ۵۰/۱۰:

aṭ yā varəšā yāčā pairī āiš šyaoəənā yāča vohū čašmaṇ arəṭaṭ manaṇhā
raočā x̄əng asnaṇ uxšā aēuruš xšmākāi ašā vahmāi mazdā ahurā.

آن چه ورزیده‌ام و آن چه خواهم ورزید و آن چه چون روشنایی خورشید و سپیده‌دم در روزها از دیدگاه منش نیک می‌ارزد، همه ای خدای دانا! در راه راستی برای گرامیداشت تو می‌باشند.

۲.۵. تنسیق الصفات: conglobation (داد، ۹۰: ۱۳۷۵)

«آن است که برای یک چیز صفات متوالی پی در پی بیاورند، چنان‌که عبدالواسع جبلی در وصف یک نفر سپاهی جنگ‌جو گفته است: کینه توز و دیده‌دوز و خصم‌سوز و رزم‌ساز/ شیرجوش و درع‌پوش و سخت‌کوش و کاردان» (همایی، ۲۹۲: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۳۱/۷:

yastā mantā paouruyō raočəniš roiəwən x̄āerā hvō xraəwā dāmīš ašəm
yā kārayaṭ vahištəm manō tā mazdā mainyū uxšyō yə ā nurəmcīṭ ahurā
hāmō.

ای اندیشمند بزرگی که از روز نخست افلاک را با نور خود روشن ساختی و با نیروی خرد خویش به این درستی و خوبی نظم و هنجار دادی! ای کسی که همواره یکسانی، فروغ ایمان و نور پاک منشی را بر همه بتابان.

۲.۶. التفات: Apostrophe (داد، ۲۹۳: ۱۳۷۵)

«در سخن از غیبت به خطاب یا بر عکس از خطاب به غیبت منتقل شوند و این عمل از لطایف تفنن ادبی است.

مثال: بدان زمان که نشیند به صدر دیوان بر/ هر آن‌گهی که قلم بر بنان سوار کند/ سپهر خواهد تا بهر دفع چشم بدان/ ز ماه نو شده در ساعدش سوار کند/ کسی که دید دل و دست او گه بخشش/ به آفتاب و به دریا چه اعتبار کند؟ / زهی بزرگ عطایی که جود و بخشش تو/ به چشم هر کس زر همچو

خاک، خوار کند/ نهاده گردون سوی تو صد هزاران چشم/ که رای عالی تو تا چه اختیار کند.
(جمال‌الدین اصفهانی) «(همایی، ۲۹۳: ۱۳۷۷)
مثال: یسن ۵۱/۱۸:

təm čišṭīm dəjāmāspō hvō.gvō ištōiš xʻarəṇā ašā vərəntē taṭ xšaerəm
manaṇhō vaṇhəuš vidō taṭ mōi dāidi ahurā hyaṭ mazdā rapən tavā.

در جست‌وجوی روشنایی، جاماسب هوگوی دانا، آن دانش درونی را از راه راستی بر می‌گزیند.
این آن توانایی است که از منش نیک به دست می‌آید.
خدایا! این خواهش مرا برآور که اینان یار توانای من باشند.

۲.۷. تجرید

«در بدیع فارسی، مرادف خطاب النفس است. یعنی متکلم از نفس خویشتن، یکی را مانند خود
انتزاع کند و او را طرف خطاب قرار دهد. (مثل سعدیا، ای حافظ و ...)» (همایی، ۲۹۸: ۱۳۷۷)
مثال: یسن ۴۶/۱۴:

zaraəušṭrā kaste ašavā urvaēō mazōi magāi kə vā frasrūidyāi vašti aṭ
hvō kavā vištāspō yāhī yəng-stū mazdā hadəmōi minaš ahurā təng zbayā
vaṇhəuš uxḍāiš manaṇhō.

ای زرتشت! دوست راست‌کارت کیست که انجمن بزرگواران را می‌خواهد نام و نشانی دهد؟ او در
چنین روز بزرگی، کی گشتاسب ۵ است. از این پس، کسانی را که خدای دانا! تو در بارگاه خود
پذیرفته‌ای، با سخنان منش نیک یاد خواهیم کرد.

۲.۸. ارسال المثل: تمثیل

Gnomic Verse- Allegory (داد، ۲۳ و ۸۷: ۱۳۷۵)

«آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌ای که مَثَل یا شبیه مَثَل و متضمن مطلبی حکیمانه
است، بیاریند و این صنعت همه جا موجب آرایش و تقویت بنیه‌ی سخن می‌شود و گاه باشد که آوردن
یک «مثل» در نظم یا نثر و خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از
چندین بیت منظوم و چند صفحه‌ی مقاله و رساله باشد. غم عشق آمد و غم‌های دگر پاک ببرد/ سوزنی
باید کز پای برآرد خاری (سعدی)» (همایی، ۲۹۹: ۱۳۷۷)
مثال: یسن ۲۹/۱:

xšmaibyā gəuš urvā gərəždā kahmāi mā əwarōždūm kə mā tašaṭ ā mā
aēšəmō hazasčā rəmō āhišāyā dərəščā təviščā nōiṭ mōi vāstā xšmaṭ anyō aəa
mōi saštā vohū vāstryā.

روان آفرینش ۶ (یا روح موجودات جهان) به درگاه آفریدگار به دادخواهی می‌پردازد و می‌گوید:
پروردگارا برای چه مرا آفریدی؟ چرا به من پیکر هستی بخشیدی؟ خشم و ستیز و کینه و زور مرا به
ستوه آورده و برای من به جز تو دادرسی نیست. از تو درخواست می‌کنم، برایم یاور و نجات‌دهنده‌ای
فرستی تا بتواند زندگانی آسوده و خرمی به من بخشد.

۲.۹. براعت استهلال

«نوعی از صنعت تناسب و مراعات نظیر است که اختصاص به مقدمه و سرآغاز سخن دارد و مقصود این است که «دیباچه‌ی کتاب» یا «تشبیب» قصیده و «پیش‌درآمد» مقاله و خطابه را با کلمات و مضامینی شروع کنند که با اصل مقصود تناسب داشته باشد. نظیر آن چه درباره‌ی قضای الهی و اجل محتوم و ناپایداری دنیا در مراسم ماتم و عزاداری می‌گویند و... از این قبیل است فلسفه‌ی مرگ و حیات و قضا و قدر در پیش‌درآمد داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی» (همایی، ۳۰۳: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۲۸/۱ (آغاز آهنگات)

ahyā yāsā nəmanhā ustānazastō rafədrahyā manyəuš mazdā paourvīm
spəntahyā ašā vīspəng šyaoəənā vaṇhəuš xratūm manəḥō yā xšnəvīšā
yəušcā urvānəm.

ای اهورامزدا! ای خداوند جان و خرد! سرم در نمازت خم است و دست‌هایم افراشته. از تو می‌خواهم با کارهای راست و درست و پاک خود که از روی خرد و با دانش نیک انجام می‌گیرند، جهان را آباد و جهانیان را شاد سازم.

۲.۱۰. سوال و جواب: Amoebean, Stichomythia (داد، ۱۷۳: ۱۳۷۵)

«آن است که قصیده یا غزلی را به صورت پرسش و پاسخ یا پیغام و جواب بگویند. از آن قبیل است غزل حافظ: گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید/ گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید...» (همایی، ۳۱۰: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۴۳/۹:

spəntəm aṭ əwā mazdā mənghī ahurā, hyaṭ mā vohū pairī-ḡasaṭ
manəḥā, hyaṭ mā vohū pairī-ḡasaṭ manəḥā. ahyā fərasəm kahmāi vīvīduyē
vaši aṭ ā əwahnāi āerē rāṭəm nəmanhō ašahyā mā yavaṭ isāi manyāi.

ای خدای دانا! هنگامی تو را افزایشده شناختم که منش نیک مرا فرا گرفت و پرسید: «که را می‌خواهی خدمت کنی؟» گفتم: «ارمغان نماز خود را به فروغ تو پیشکش می‌کنم و تا تاب و توانایی دارم، دل به راستی خواهم بست.»

۲.۱۱. ابداع: Invention (داد، ۱۲: ۱۳۷۵)

«آن است که در یک عبارت نظم یا نثر، چند صنعت بدیعی را با یکدیگر جمع کرده باشند. مثلاً در این بیت سعدی: ندانم از سر و پایت کدام خوب‌تر است/ چه جای فرق که زیبا ز فرق تا قدمی. که علاوه بر فصاحت و بلاغت و انسجام و سلاست، چند صنعت بدیعی در آن به کار رفته است: ۱. تجاهل عارف: (ندانم از سر و پایت ...); ۲. جناس تام: (مابین فرق، فرق); ۳. مراعات نظیر: (سروپا); ۴. تضاد و مطابقه: (از فرق تا قدم)» (همایی، ۳۱۴-۳۱۳: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۳۴/۹:

yōi spəntām āramitīm əwahyā mazdā bərxəḏām vīkušō duš-šyaoənā
avazazaṭ vaṇhəuš əvistī manəḥō aēibyō maš ašā syazdaṭ yavaṭ aḥmaṭ
auruṇā xrafstrā.

کسانی که، ای خدای دانا! آرامش افزاینده‌ی تو را که هر فرزانه‌ای به آن ارج می‌گذارد، با کارهای بد خود و از روی ناآگاهی از منش نیک، از دست می‌دهند، از راستی به همان اندازه دور هستند که گمراهان بی‌فرهنگ از ما. (جمع دو صفت افتنان و مطابقه)

۲.۱۲. حسن طلب

«که به نام ادب سوال و ادب طلب نیز خوانده می‌شود، آن است که از کسی چیزی بخواهند با ظرافت و حسن تعبیر ادبی؛ چنان که حالت خفت و خواهش و جنبه‌ی تمنا و ذلت سوال و گدایی از آن سلب شده باشد و طبع طرف سوال را نشاط بخشندگی برانگیزد. مانند: ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر/ نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز؟ (ابوشکور بلخی)» (همایی، ۳۱۷-۳۱۶: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۴۹/۱۲:

kaṭ tōi ašā zbayente avaṅhō zaraəuštrāi kaṭ tōi vohū mananḥā yə və staotāiš mazdā frīnāi ahurā avat yāsās hyaṭ və išṭā vahištəm.

برای من که زرتشت هستم و از راه راستی و منش نیک یاری می‌طلبم و تو را ای خدای دانا! دوست‌وار می‌ستایم و آن را می‌خواهم که در نظر تو بهترین است، چه داری؟ (آنچه مورد درخواست است، صله‌ی معمول شاعران نیست.)

۲.۱۳. حسن مطلع

«آن است که مطلع قصیده و غزل یا مقدمه و پیش‌درآمد مقاله و خطابه و سخنرانی را چندان شیوا و مطبوع و دلپسند بیاورند که شنونده را برای شنیدن باقی سخن نظم یا نثر تشویق کند و در طبع و حال او رغبت و نشاط استماع و توجه به گفتار گوینده برافزاید. مانند: زهی به نور جمال تو چشم جان روشن/ ز ماه چهره‌ی تو، عذر عاشقان روشن (کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی)» (همایی، ۳۱۸: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۵۳/۱:

vahištā ištīš srāvī zaraəuštrahē spitamahyā yezī hōi dāt āyaptā ašāṭ hačā ahurō mazdā yavōi vispāi ā hvaṅhəvīm yaēčā hōi dabən saškənčā daēnayā vaṅhuyā uxḏā šyaoəanāčā.

بهترین آرزوی زرتشت اسپنتمان برآورده شد. زیرا خدای دانا از پرتو راستی به وی فراوانی جهان مینوی و مادی و زندگانی نیک برای همیشه ارزانی داشته است...

۲.۱۴. حسن مقطع

«که آن را حسن ختام نیز گفته‌اند، آن است که در پایان قصیده و غزل بیتی شیوا و نیکو بیاورند، و همچنین مقاله و خطابه و سخنرانی را با عبارتی ختم کنند که در روح شنونده و خواننده اثر خوش و نیک باقی بگذارد؛ چندان که لذت آن در طبع او بماند... از قبیل حسن مقطع است، دعای تأیید که در پایان قصاید معمول است. مثال دعای تأیید از جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی: تا ز پستان سحاب کرم و شبنم جود/ کشت امید کسی تازه و سیراب شود / خیمه دولت و جاه تو چنان ثابت باد/

کش ازل میخ عمود و ابد اطناب شود» (همایی، ۳۱۹: ۱۳۷۷)

مثال: یسن ۵۳/۱ (بند پیشین)

... و حتی کسانی که با وی دشمنی می‌ورزیده‌اند اکنون گفتار و کردار دین بهی را آموخته‌اند.

۳. نتیجه‌گیری

محتوای کلام الهی وقتی در قالب زبان انسانی قرار می‌گیرد، بی‌پیرایه نیز زیبنده است. چه بسا که خودآگاه یا ناخودآگاه جلوه‌هایی از آن را ببینیم، چنان طبیعی و چشم‌نواز و غیرمحسوس، در چهارچوب آرامش‌بخش کلمات / که شاید محسوس هم نباشند و این درباره‌ی کتب آسمانی تمام ادیان صدق می‌کند.

در این گفتار بر آن بودیم تا جزئیات آرایه‌های ادبی را در گات‌ها کلام باستانی دینی ایران بررسی کنیم. نمونه‌هایی از آن با توضیحات آورده شد. هر چند که یک بار دیگر تأکید می‌شود، به ناچار - مانند تمام متون باستانی و زبان‌هایی که گویشور زنده ندارند - مجبوریم از قواعد شناخته شده‌ی زبانی امروز خود استفاده کنیم و با این کلید به رمزگشایی بپردازیم، با این حال بحث زیبایی‌های ادبی، موجز بودن کلام، بسامد واژگان و... مباحثی است که در طول زمان، معیارهای بسیار لغزانی ندارد و قابل بیان و پی‌گیری است.

یادداشت‌ها

۱. گاه اول (از یسن ۲۸ تا یسن ۳۴) از پاره‌های سه بیتی تشکیل شده است. هر بیت شانزده هجا دارد که هفت هجا از آن، مصراع اول و نه هجا از آن، مصراع دوم است.
 گاه دوم (از یسن ۴۳ تا یسن ۴۶) از پاره‌های پنج بیتی تشکیل شده است. هر بیت یازده هجا دارد که چهار هجا از آن، مصراع اول و هفت هجا از آن، مصراع دوم است.
 گاه سوم (از یسن ۴۷ تا یسن ۵۰) از پاره‌های چهاربیتی تشکیل شده است. هر بیت یازده هجا دارد که چهار هجا از آن، مصراع اول و هفت هجا از آن، مصراع دوم است.
 گاه چهارم (یسن ۵۱) از پاره‌های سه بیتی تشکیل شده است. هر بیت چهارده هجا دارد که هفت هجا از آن، مصراع اول و هفت هجای دیگر آن، مصراع دوم است.
 گاه پنجم (یسن ۵۳) از پاره‌های چهاربیتی تشکیل شده است؛ مصراع‌های اول دو بیت اول هفت هجا و مصراع‌های دوم آن‌ها پنج هجا دارد. بیت‌های سوم و چهارم، هر کدام سه مصراع دارد که مصراع‌های اول و دوم، هر کدام هفت هجا و مصراع‌های سوم، هر یک پنج هجا دارد. (پورداوود، ۳۹-۳۶: ۱۳۵۴)

۲. در این مورد، با آن که پاسخ سوال بسیار روشن است، اما باز پیامبر سوال می‌کند: به کدام کس رو کنم ... حال آن که مشخصاً می‌داند به طرف نیکی روی کند یا بدی.

۳. در این جا که نمونه‌ای برای نوع دوم «تجاهل عارف» است، در حقیقت گفت وگو با مخاطبان غیرذی‌روح است: راستی، منش نیک و ... که به طور کلی به عنوان موجودات زنده مورد تخاطب روزمره قرار نمی‌گیرند.

۴. جاماسب، وزیر دانای گشتاسب و داماد پیامبر، در یسن ۵۳، نصایحی از جانب اشوزرتشت خطاب به او و دخترش پورچیستا برای مراسم ازدواج، می‌خوانیم.

۵. کی‌گشتاسب (ویشتاسپ) پادشاهی از خاندان کیانیان در شاهنامه است که اشوزرتشت در زمان او ظهور نمود و سرانجام از حامیان آیین بهی گردید. در جای‌جای گات‌ها و اوستا و نیز سایر متون دینی، چهره‌ی مثبت او را شاهدیم. (هر چند که در شاهنامه چهره‌ای دوگانه دارد که بسط آن از این بحث خارج است)

۶. اصل واژه‌ای که «روان آفرینش» معنی شده *geuš urvan* در لغت به معنی «روان‌گاو» است که اشاره به اسطوره‌ی مشترک هند و ایرانی «آفرینش گاو نخستین» دارد. برای اطلاعات بیشتر رک: ایونس (۱۳۷۳)، نیز: Reichelt (1911) Yasna IX.

۷. یسن ۴۴ - اشتودگات، کامل به صورت پرسش و پاسخ پرداخته شده است.

منابع

الف. فارسی

- آذرگشسب، اردشیر. (۱۳۴۹). *خرده‌اوستا*. (با ترجمه و تفسیر)، تهران: راستی.
- آذرگشسب، اردشیر. (۱۳۵۱). *ترجمه و تفسیر گات‌ها*. تهران: راستی.
- آذرگشسب، فیروز. (۱۳۷۹). *گات‌ها یا سرودهای آسمانی زرتشت*. چاپ دوم، تهران: فروهر.
- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. (۱۳۷۵). *اسطوره زندگی زرتشت*. چاپ سوم، تهران: چشمه.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۴). *شعر در ایران پیش از اسلام*. تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۷۳). *اساطیر هند*. ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- پارکی، رستم. (۱۳۸۳). *گات‌های اشو*. تهران: سازمان چاپ خواجه.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۵۴). *گات‌ها*. تهران: دانشگاه تهران.
- داد، سیما. (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- دوست‌خواه، جلیل. (۱۳۴۳). *اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت*. از گزارش ابراهیم پورداوود، تهران: مروارید.

رضی، هاشم. (۱۳۴۶). *ترجمه اوستا*. تهران: انتشارات فروهر.
 شهزادی، رستم. (۱۳۸۱). *برگردان گات‌ها*. تهران: فردوس.
 شهردان، رشید. (۱۳۷۲). *خرده اوستا*. تهران: راستی.
 همایی، جلال. (۱۳۷۷). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: هما.

ب. انگلیسی

- Bartholomea, Ch. (1961). *Altiranisches wörterbuch*. Berlin.
- Gelder, K. F. (1886). *Avesta, die heiligen bücher der parsan*. Calcutta.
- Henning, M. (1963). *The hymns of zarathuštra*. London.
- Humbach, H. (1991). *The gathas of zarathushtra and the other old avestan texts*. 2 vols., Heidelberg.
- Mills, L. H. (1981). *A study of the five zarathushtrian gāthās, with texts and translations*. Erlangen.
- Reichelt, H. (1968). *Avesta reader*. Berlin.
- Taraporewala, (1951). *The divine songs of zarathushtra: A philological study of the gathas of zarathushtra, containing the text with literal translation*. Bombay.